

فقه و اصول

یکشنبه ۲۱ بهمن ۱۴۰۳

شماره ۴۳۵

فارهیختگان

FARHIKHTEGANDAILY.COM

فارهیختگان آنلاین

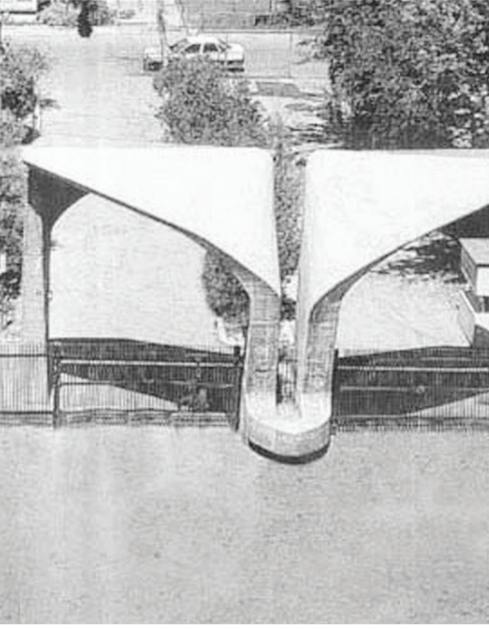
FARHIKHTEGANONLINE

۱. «هویت علمی» در مجامع دانشگاهی از طریق سنت‌های علمی تثبیت می‌شود و بدون این سنت‌های علمی و به تبع آن‌ها در فقدان هویت علمی، رفتارها و اندیشه‌های «زیزکاگی» در مجامع علمی تشدید می‌شوند.

۲. در واقع، سنت علمی اشاره به یک مسیر تاریخی و انباشتی حول وحوش یک ایده یا یک کلان نظریه در چند نسل متوالی دارد. هر نظریه یک سری پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دارد که در خود آن علم مورد بحث قرار نمی‌گیرد، بلکه در معرفت‌های درجه دوم همچون فلسفه‌های مضاف و فلسفه علم دربارۀ آن‌ها بحث می‌شود. بحث‌ها در این باره معمولاً توسط نسل‌های اول یک سنت نظری پیگیری می‌شود و نسل‌های بعدی معمولاً بدون بحث جدید و با اتکا بر همان مفروضات و تعاریف نسل‌های اول به این سنت‌ها می‌پیوندند. تغییر در این پیش‌فرض‌ها به شکل‌گیری سنت‌های نظری جدید منجر می‌شود. هر سنت نظری هم محدودیت‌هایی برای کار پژوهشگران خود ایجاد می‌کند و هم امکاناتی برای آن‌ها فراهم می‌آورد. پژوهشگران در یک سنت علمی خاص نمی‌توانند به راحتی بین سنت‌های مختلف تغییر مسیر دهند، اما به واسطه انباشت عملی و نظری که در یک سنت علمی ایجاد شده است، می‌توانند با اسوار شدن بر بسیاری از مفروضات و دستاوردهای قبلی، مسیر علم را یک یا چند قدم به پیش ببرند.

۳. به دلایل مختلفی که اینجا مجال بحث درباره آن وجود ندارد، مجامع دانشگاهی در ایران معمولاً فاقد سنت‌های نظری هستند. یعنی به ندرت پیش می‌آید که نسل‌های بعدی بر تجربیات نظری و پژوهشی نسل‌های قبلی‌شان سوار شوند و زمینه ایجاد یک سنت علمی را فراهم کنند. پژوهشگران دانشگاهی ما کمتر با نام اساتیدشان هویت پیدا می‌کنند و حتی از اینکه شاگرد فلان استاد برجسته قلمداد شوند، ابا دارند. کمتر پیش می‌آید که شاگردان پروژه‌های فکری و نظری اساتیدشان را صورت‌بندی و نسبت خود را با آن تعیین کنند. این سنت‌گریزی‌ها باعث شیوع دیدگاه‌ها و اظهارنظرهای زیگزاگی در علوم انسانی در ایران شده است. پیش‌تر به مناسبت حوادث ۱۳۰۱ و اظهارنظرهای حول و حوش آن در یادداشت‌ها و گفتارهایی، برخی از این رفتارهای زیگزاگی و کاتوره‌ای را اشاره کرده بودم، اما در ماه‌های اخیر با پدیده جدیدی در این باره مواجه شده‌ام.

۴. جمعی از مترجمان و مدرسان و اصحاب علوم انسانی و اجتماعی، همچون مهدی تدینی (مترجم آثار ضد توتالیتاریسم و فاشیسم)، بیژن

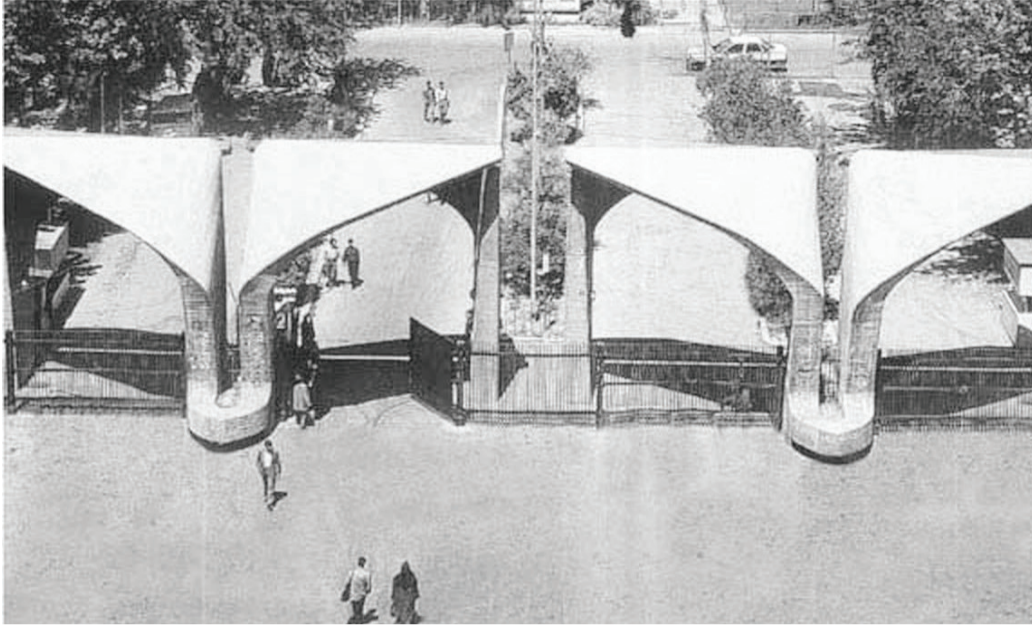


اشتری (مترجم آثار ضد دیکتاتوره‌ای چپ و خاورمیانه‌ای)، مرتضی مردیها (مترجم آثاری در حوزه‌های لیبرالیسم و…) که پیش‌تر آثار و مکتوبات و اظهار نظرهایی در منقبت لیبرالیسم و دموکراسی خواهی و عقلانیت مدرن و سنت‌زدایی و نیز نقد فرهنگ سیاسی جهان‌سومی و استبدادی و سنتی گفته یا نوشته بودند، اخیراً اظهار نظرهایی در عبور از جمهوری اسلامی و رجوع به پهلوی‌ها و نماینده فعلی آن یعنی رضا ربیع پهلوی، فرزند محمدرضا شاه مخلوع پهلوی، طرح می‌کنند که در وهله اول بسیار تعجب‌برانگیز می‌نمایند.

۵. به عنوان مثال، بیژن اشتری که کتاب‌های زیادی در نقد دیکتاتوری‌های مدرن از موسیلمینی و پلخانف تا قذافی و صدام ترجمه کرده، در عمده یادداشت‌های تلگرامی اخیرش به سفیدشویی حکومت پهلوی و پروموت‌شازده ربیع‌پهلوی به عنوان رهبر اپوزیسیون جمهوری اسلامی مشغول بوده است. یکی دیگر از این مترجمان، مرتضی مردیهاست که رضاخان و کودتای سوم اسفند او را نه شکست مشروطه، بلکه حتی «نجات مشروطه» می‌داند. اخیراً هم اظهارنظرهای مصطفی مهرآیین (جامعه‌شناسی خواننده و مدرس جامعه‌شناسی) در مدح و منقبت محمدرضا پهلوی و شازده بی‌مدرسی‌ری کار و بی‌عارش به عنوان یک نیروی سیاسی محبوب دروان گذار، برای بسیاری از اصحاب علوم

بلیه علوم انسانی ناقص ایرانی!

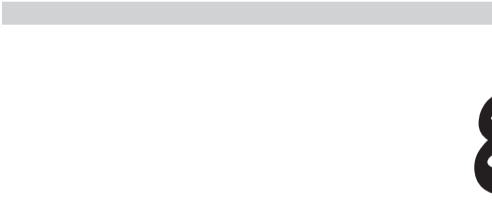
حسین مه‌دی‌زاده پژوهشگر

بحران اجتماعی، آرمایشگاه اهل علوم انسانی است. تحلیل از رخداد و راه‌های برون‌رفت از آن هم محصولی است که باید اهل علوم انسانی تولید کنند. لذا طبیعی است که روایت‌های مختلف و بعد از آن هم راه‌حل‌های متنوعی برای برون‌رفت از بحران تولید شود. به طور طبیعی هم در هر بحران عده‌ای راه‌حل‌های انتقادی‌تر مطرح می‌کنند و عده‌ای راه‌حل‌هایی نرم‌الت‌تر و کم‌تش‌تر! اما در سال‌های اخیر علوم انسانی ایران در هر بحرانی، عده‌ای را از قطار نظام رسمی دانش ایران پیاده می‌کند. عده‌ای که احساس می‌کنند طرف مردم ایستاده‌اند و به دلیل حمایت از مردم به این مخالفت با نظام رسمی سیاست و دانش ایران سوق پیدا کرده‌اند. البته از آن سو هم هست! عده‌ای که سال‌ها منتقد نظام بوده‌اند، احساس می‌کنند جمهوری اسلامی طرف درست وقایع ایستاده اما روایت غلط، او را در جانب متهم نشانده و خطاهای کم‌ارزش‌تر از ثواب‌های او را برجسته کرده است. بله! چنین رخدادی طبیعی است، اما چرا بحران‌های اجتماعی تا این حد از دانش‌های انسانی و اجتماعی قربانی می‌گیرد؟ چند نکته کوتاه:


اجتماعی تعجب‌برانگیز شده است. مهرآیین در حالی که در برخی مقالات علمی منتشره خود پیش از این حکومت پهلوی را حکومتی اقتدارگرا و تمرکزگرا می‌دانست که با گفتمان نژادگرایانه به دنبال سیاست فرهنگی یکسان‌سازانه همچون اشاعه زبان فارسی است، حالا در یادداشتی جهت شفاف‌سازی علت حمایتش از رضارع ربیع پهلوی نوشته است: «معتقد او فردی است که به واسطه جایگاه خانوادگی[] و اتفاقات جامعه ما[] در ارزش سیاسی بالایی نزد بـخشی از مردم جامعه برخوردار است… در دوران گذار احتمالی… می‌تواند مدعی رهبری گذار باشد. بزرگ‌ترین خدمتی که شاهزاده رضا پهلوی در صورت داشتن عنوان رهبر دوران گذار می‌تواند به این جامعه بکند و به نوعی پروژه ناتمام پدرش را تمام کند، بنیان‌گذاری یک «نظم سیاسی دموکراتیک» [] در این جامعه است.» در واقع، مهرآیین تلویحاً ربیع پهلوی را به مثابه کاریزمای وبری مطرح می‌کند که می‌تواند زمینه‌ساز گذار از یک نظم سنتی به یک نظم مدرن باشد، اما صریحاً توضیح نمی‌دهد چه شباهتی بین کاریزمای وبری (که موقعیتش مبتنی بر ویژگی‌ها و استعداد‌های خاص فردی همچون بلاغت و…) با شازده پهلوی که هیچ سوابقی از شغل، مهارت، سواد، تجربه و تکلیت سیاسی از او دسترس نیست، وجود دارد. به این سیاهه، پهلوی‌گرایی مترجمانی



منطقه ما را جدا کرده‌اند و اقتصاد مستقل داده‌اند تا پول منطقه، خرج توسعه منطقه نشود و به اسم سرمایه‌گذاری، به کشورهای پیشرفته برگردد و واقعاً برای کدام امر اجتماعی و ملی و منطقی‌ای، دانش آموخته است؟

۲- تا قبل از دوران فضای مجازی، وقتی یک تحصیل‌کرده علوم انسانی می‌خواست نسخه‌ای بیبچد، باید این نسخه را در کلاس درس، یا در مقالات و طرح‌نامه‌ها منتشر می‌کرد، اما فضای مجازی به شما اجازه می‌دهد که تحلیل و تجویزهایتان را قبل از هر خبره‌ای، به گوش مردم و حلقه مریدان و دشمنانی که برای مجادله با تو، عضو کانالت شده‌اند برسانی! موضع هم چنین است که وقتی منتشر شد و تو را هم به شهرت رساند، آن‌گاه وقتی برای اصلاح باقی نمی‌گذارد! مردم فکر می‌کنند نسخه‌های دانشمندان علوم اجتماعی مثل نسخه پزشکان است و نسخه واحدی است – البته البته آنجا هم مردم اشتباه می‌کنند! – و لذا هر بار توبه کردن، به معنای اعتراف به خطایی است که نابخشودنی است. جامعه یک ساختار بسیار پیچیده و ذو ابعاد است که هر کس، فقط متغیرهای محدودی در فراچنگ می‌آورد و تحلیل‌ها، معمولاً محدود و سرشار از تخمین هستند! اما چطور می‌توان این همه تخمین‌را به مردم


و تجدد» را در رویارویی ای تام و تمام ببیند، تا آنجایی که مدرنیته را همچون هوایی که تنفس می‌کنیم اجتناب‌ناپذیر ببیند، بزنگاه مهمی است برای تأمل درباره‌رای او در این زمینه که «چه باید کرد». سیر تطور سورهٔ به‌ابتدال‌رسیده نشان می‌دهدکه این تازه‌سرآغاز نوعی امتناع دیگر است. کوتاه‌نایم‌دن از موضع انقلابی و در عین حال تلاش برای پیروزی اسلام بر تمدن مدرن از طریق مبارزه با فلسفه عرفان، او را متمسک به شکلی فروکاست‌شده از فقه می‌کند که عصر خود را «عصر حیرت» نام می‌نهد. حیرت آنجا‌که انقلاب اسلامی را صرفاً «واکنشی در برابر هدم کیان دین» ببیند و حذف طاغوت را به خلع ید آن از باب فقهی ارجاع دهد، به چیزی بیشتر از همان حیرت نیز نمی‌رسد، حیرتی که از فردای انقلاب گریبانگیرش می‌دانست. این پیوند از آن روست که ارتجاع فارغ از سطح سیاسی مبتذل آن، در افق تاریخی‌اش، دین را ناکارآمد و ناپسنده برای حل مسائل زمانه می‌داند و برای همین است که پهلوی از ۱۳۰۰ ایران بعد از اسلام می‌گذرد و تحجر آنجا که راهی به «یقین» نمی‌یابد، – یقینی که معیارهای عینیت و سکولاریسم مدرنیته به او تحمیل کرده -تن به ارتجاع می‌دهد. غافل از اینکه ما با امکان‌ها حرکت می‌کنیم و هرچند «حیرت‌ها» هستند، اما بابت جهد و اجتهاد و مبارزه هیچ‌گاه بسته نیست، لذا پیوند سیاست، راه‌شناسی دین و مشروعیت‌سیاسی مرز باریکی است که یک‌سویه به آن رها کردن سیاست و محفظ دین با بقیقه حداقلی یا نهایتاً سوا به زمان فردیت‌یافته بی‌تاریخ است و سویه دیگر آن، ناپسندگی دین به حل مسائل زمانه و فروکاست آن به امری صرفاً تاریخی است.

ظهور نوپهلوی‌چی‌ها در علوم انسانی

چون مهدی تدینی را هم اضافه کنید که اخیراً آثار ضد توتالیتاریسم و ضد فاشیسم منتشر کرده‌اند.

۶. در علوم انسانی و اجتماعی ایرانی، از این دست تغییر مسیری‌های ناگهانی، به‌خصوص در یکی دوسال اخیر (به‌خصوص سال ۱۴۰۱) بسیار دیده‌ایم: منتقدان تنولیرالیسم و سوره‌نوولیرال و سلبری‌تیسـم که ناگهان در سال ۱۴۰۱ به تقدیس‌کننده همان سوره‌های «بی‌تاریخ مصرف‌گرای هدونیست» و کنش‌های رسانه‌ای سلبریتی‌ها مشغول شدند؛ معریان پروژه‌های آسیب‌های اجتماعی و منتقدان خروجی‌های آموزش و پرورش که ناگهان سوره‌های همان آسیب‌های اجتماعی و همان مدارس را به عنوان سوره‌های آگاه و پیشرو و اصلاً «نسل‌صفر تومسه» معرفی می‌کردند؛ و حالا منتقدان سابق توتالیتاریسم و فاشیسم و استبداد و اقتدارگرایی و دوستانداران دموکراسی و آزادی و جمهوری که به سفیدشویی پهلوی‌ها مشغول شده‌اند.

۷. رویکردهای باستان‌گرایانه البته در مجامع دانشگاهی ایران غریب نیست، سیدجواد طباطبایی با پروژه فکری خود توانست به باستان‌گرایی عهد پهلوی و ملی‌گرایی شوونیستی مسبوقی وجهی دانشگاهی و نظری ببخشد، ولی این رویکردهای نوپهلوی‌گرایانه اخیر اغلب با رویکرد «ایران‌شهری» به مثابه یک نظریه سیاسی تومنی‌ضنار تفاوت دارند. عمده این چرخندگان علاقه‌ای به ایران به مثابه یک مفهوم تاریخی و تمدنی ندارند و به واسطه مخالفت با سیاست‌های جمهوری اسلامی نسبت به رادیکال‌ترین دشمنان ایران همچون رژیم صهیونیستی سمپاتی دارند. آن‌ها همچنین با بسیاری از مولفه‌های اندیشه ایران‌شهری همچون زبان فارسی، تاریخ باستانی پیشا اسلامی، عصر زرین فرهنگ اسلامی در قرون میانه و… معارضت می‌ورزند. در عوض، تلویحاً و یا تصریحاً به تبلیغ و ترویج بازارگرایی افراطی (که معمولاً حـق تحفظی برای تاریخ و سنت دینی و سنتی ایرانی در بازار جهانی قائل نیست) و نقد اندیشه‌های معارض آن همچون جریان چپ مشغولند و در نهایت با تعجب بسیار یک هیچ‌کس (nobody) سیاسی را به عنوان الگوی سیاسی ملی‌گرایانه خود معرفی می‌کنند.

۸. همان‌گونه که در صدر این نوشتار اشاره شد، به واسطه فقدان سنت‌های نظری در دانشگاه ایرانی، هویت‌های علمی و نظری سوره‌های آن اغلب مغشوش است و در چنین اغتشاشی، رفتارها و گفتارهای زیگزاگی و کاتوره‌ای عجیب نیست. تنها راه جلوگیری از چنین آسیب‌هایی، جدی گرفتن مسئله علم و دانشگاه توسط حاکمیت، نخبگان و مردم و بحث جدی درباره زمینه‌ها و شرایط و لوازم شکل‌گیری اجتماعات علمی و تداوم سنت‌های فکری و نظری در دانشگاه ایرانی است.

مهدی‌زاده



گفت؟ آیا اعتبار علمی که مردم هزینه توسعه آن را داده‌اند را زیر سؤال نبرده‌ایم؟

۳- فراتر از این امور، علوم انسانی ابزار کنش صاحبانش است. هر کنشگر و سلبریتی علوم انسانی و اجتماعی با هر موضعی که می‌گیرد، در اصل موضع خود را روی زمین خلق می‌کند. عده‌ای جمع می‌شوند و با روایت او کنش می‌کنند! مثل یک سیگنال فروش پرطرفدار که وقتی اعلام خرید یا فروش یک سهام را می‌دهد، واقعاً روی قیمت آن سهم، اثری هم‌سوی با تحلیل خود مشاهده می‌کنند! اصحاب علوم انسانی غرب‌گرای ایران، فراتر از تحلیل، در حال خلق طرفدارانی ضد ایران و غرب‌گرا و غربزده به نفع روایت خود هستند و با این کار در حال خلق بحرانند، نه تحلیل آن!
علوم انسانی ایرانی، باید در تکمیل کردن علوم انسانی ناقص ایران تلاش کرده و از سلبریتی‌بازی خود را خلاص کند و با ابزارهای دقیق‌تر و فنی حکمرانی، بیشتر همکاری کند ولا نه با این حکومت، بلکه با هر حکومت دیگری هم سر چالش خواهد داشت! آنجا سرزمین پرماجرای ایران است و این مسئله تاریخی این سرزمین است. باید دقیق‌تر بود و کامل‌تر اندیشید.


محدود فقهی‌اش، هیچ اثری از آثار به ظهور رسیده بعد از انقلاب را مصداقی از تاریخ و عصر جدید نداند، ولو اینکه آرای آوینی را هم خوانده باشد – یعنی وضعی که بیشتر با معیارهای تفکر فلسفی غربی می‌خواند تا با مبانی دینی خود او- رادیکالیسم از آن سر برمی‌آورد. نصیری هم آوینی خوانده است. او بخشی از نگاه جدیدش درباره تکنولوژی را هم چه‌بسا مدیون آوینی باشد، اما نمی‌تواند مصداق آن کسی باشد که به قول آوینی باید در دامنه آتشفشان خانه بنا کند. رادیکالیسم ارتجاع پهلوی و اپوزیسیون جمهوری اسلامی امروز نشان می‌دهند که دشمنان جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی دست روی همان چیزی گذاشته‌اند که روزی انسان به‌ابتدال‌اقتاده داستان ما، آن را دلیلی کافی برای خلع ید طاغوت از عرصه سیاسی و اجتماعی می‌دانست. این پیوند از آن روست که ارتجاع فارغ از سطح سیاسی مبتذل آن، در افق تاریخی‌اش، دین را ناکارآمد و ناپسنده برای حل مسائل زمانه می‌داند و برای همین است که پهلوی از ۱۳۰۰ ایران بعد از اسلام می‌گذرد و تحجر آنجا که راهی به «یقین» نمی‌یابد، – یقینی که معیارهای عینیت و سکولاریسم مدرنیته به او تحمیل کرده -تن به ارتجاع می‌دهد. غافل از اینکه ما با امکان‌ها حرکت می‌کنیم و هرچند «حیرت‌ها» هستند، اما بابت جهد و اجتهاد و مبارزه هیچ‌گاه بسته نیست، لذا پیوند سیاست، راه‌شناسی دین و مشروعیت‌سیاسی مرز باریکی است که یک‌سویه به آن رها کردن سیاست و محفظ دین با بقیقه حداقلی یا نهایتاً سوا به زمان فردیت‌یافته بی‌تاریخ است و سویه دیگر آن، ناپسندگی دین به حل مسائل زمانه و فروکاست آن به امری صرفاً تاریخی است.

۱۶